

جواب منتقى الاصول به محقق نائینی:

منتقى الاصول ابتدا توضیح می دهد که مراد مرحوم نائینی از مصلحتی که می تواند باعث تقرب الى الله شود چیست؟

«ان المقصود بالملاك تارة يكون هو المحبوبة الذاتية. و أخرى يكون هو المصلحة المترتبة على المتعلق. و الظاهر ان مقصود المحقق النائینی بالملاك المصحح للعبادية هو المصلحة، و يدل عليه وجهان: الأول: تصريحه بعدم نشوء النهی عن مفسدة فى المتعلق كى تزامم ملاك الأمر و توجب اضمحلاله، فانه ظاهر فى كون نظره بالملاك إلى المصلحة. الثانى: انه لو كان المنظور بالملاك هو المحبوبة لما صح التقرب بالعمل بناء على النهی عنه و لو كان نهيا غيريا، لأن النهی يستلزم مبعوضية العمل و لو لمفسدة فى غيره، و مع كونه مبعوضا كيف يصح التقرب به لامتناع كونه محبوبا حينئذ؟ فكلامه لا يتم إلا بفرض كون مراده من الملاك هو المصلحة، الذى لا يرتفع بالمبعوضية الغيرية.»

توضیح:

۱. مراد از ملاکی که قرار است صحت عمل را پدید آورد، از دو حال خارج نیست.
۲. یا مراد محبوبیت ذاتی عمل است و یا مراد مصلحتی است که بر متعلق امر مترتب می شود.
۳. ظاهراً مراد مرحوم نائینی، از ملاک، مصلحت است چراکه:
۴. اولاً: ایشان تصریح دارند که نهی غیرى است و از مفسده سر چشمه نگرفته تا مزاحم مصلحت شود و آن را زائل کند (پس معلوم می شود ملاک امر، مصلحت است)
۵. ثانياً: اگر مراد از ملاک، محبوبیت بود، نمی توانستیم با عمل به ضد قصد قربت کنیم چراکه ضد اگرچه دارای نهی غیرى است ولی نهی غیرى می تواند به سبب غیر، باعث مبعوضیت شود و لذا ضد مبعوض می شد و دارای ملاک صحت عبادت و تقرب نمی بود.

۱. روحانی، محمد، منتقى الاصول، ج ۲، ص ۲۶۲.



۶. پس سخن مرحوم نائینی (که می فرمایند نهی غیره نمی تواند ملاک را از بین ببرد) در صورتی تمام است که ملاک را مصلحت بگیریم (چراکه مصلحت با مبعوض بودن عمل از بین نمی رود)
ما می گوئیم:

سابقاً گفتیم در مقام اراده مولا، اراده فعل با اراده ترک ضد آن ملازمه دارد، پس اگر اراده (شوق و محبوبیت عند الذات) نسبت به امری پدید آمد، لاجرم نسبت به ضد آن کراهت و مبعوضیت پدید می آید. پس اگر ملاک تقرب را، محبوبیت عند ذات المولا (که در کلمات منتقی الاصول از آن به عنوان محبوبیت ذاتیه یاد شده است و ظاهراً همین معنی مراد ایشان است) بدانیم، با وجود امر به شی، ضد آن مبعوض می شود.

ولی اگر ملاک را مصلحت و مفسده بگیریم، مصلحت با مبعوضیت از بین نمی رود. اللهم الا ان يقال: ملازمه بین اراده اتیان فعل و کراهت (اراده ترک) ضد آن را ما در ضد عام پذیرفتیم و نه در ضد خاص و لذا ممکن است بگوئیم اراده مولا نسبت به فعل با کراهت ضد آن ملازمه ندارد. ایشان سپس بر مرحوم نائینی اشکال می کند:

«إلا انه يرد عليه: أولاً: ان قصد المصلحة لا يمكن تحققة هنا. و ذلك: لأن العمل إذا فرض كونه عبادياً كانت المصلحة مما يترتب على العمل بقيد كونه عبادياً. اما ذات العمل فلا تترتب عليه المصلحة. و عليه، فلا يصلح ترتب المصلحة لأن يكون داعياً إلى الإتيان بالعمل، لعدم ترتبه عليه، و الداعى ما كان بوجوده العلمى سابقاً و بوجوده العينى لاحقاً. و بالجملة: لا يمكن ان يؤتى بالعمل بداعى المصلحة، إذ لا مصلحة فيه، بل المصلحة تترتب على العمل العبادى فقصد المصلحة فى طول تحقق العبادية لا محقق لها، فهو نظير الإتيان بالعمل بداعى ترتب الثواب أو الفرار من العقاب، فانه فى طول العبادة لا محقق لها، كما تقدم بيان ذلك فى مبحث التعبدى و التوصلى.»^۱

^۱مان.



توضیح:

۱. اولاً: در اعمال عبادی، مصلحت در صورتی پدید می آید که عمل، عبادی باشد چراکه فرض آن است که ذات عمل دارای مصلحت نیست و عبادی بودن آن را دارای مصلحت می کند، پس:
۲. مصلحت در ذات عمل نیست تا به انگیزه آن بخواهیم عمل را با قصد قربت اتیان کنیم (داعی، قبل از عمل در ذهن پدید می آید ولی در عالم خارج بعد از تحقق عمل، حاصل می شود)
۳. پس انگیزه ما برای اتیان این عمل، نمی تواند مصلحتی باشد که متوقف بر عبادی بودن است، چراکه مصلحت مذکور قبل از اتیان عمل موجود نیست تا انگیزه باشد.
۴. چنانکه نمی توانیم کاری را به خاطر ثواب آن انجام دهیم، چراکه ثواب مترتب بر عبادی بودن عمل است.

ما می گوئیم:

۱. ما حاصل فرمایش ایشان آن است که:

اگر یک عمل عبادی است، یعنی این عمل در صورتی دارای مصلحت می شود که همراه با قصد امر باشد، پس بدون قصد، مصلحت وجود ندارد، حال اگر شما می خواهید کاری را انجام دهید، باید آن کار را به داعی مصلحت، انجام دهید، در حالیکه بدون قصد امر، این عمل مصلحت ندارد.

پس ترتیب اعمال در بقیه موارد چنین است:

مصلحت ← باعث می شود ← قصد کنیم عمل را انجام دهیم ← انجام می دهیم ← به مصلحت می رسیم.

در حالیکه در اینجا چنین است:

امر شارع ← قصد امر باعث می شود مصلحت پدید آید ← انجام می دهیم ← مصلحت می رسیم.

پس چون مصلحت بعد از قصد امر پدید می آید، نمی تواند در جایی که امر نیست پدید آید.

به عبارت دیگر: فعل عبادی فعلی است که اگر با قصد امر انجام شد دارای مصلحت است، پس اگر امر نیست، قصد امر نیست و لذا مصلحت هم نیست.



۲. در جواب ایشان می توان گفت:

آنچه ایشان درباره قصد امر گفته اند، صحیح است ولی این سخن درباره قصد قربت کامل نیست، یعنی اگر گفتیم بدون امر، قصد امر ممکن نیست و لذا مصلحت نیست (چون مصلحت در صورتی موجود است که قصد امر باشد) لازم نیست که بگوئیم بدون امر، قصد قربت هم ممکن نیست. ولذا می توانیم بگوئیم بدون امر، قصد قربت ممکن است و لذا مصلحت هست چراکه مصلحت در فعل عبادی در صورتی موجود است که عمل را به قصد قربت پدید آوریم و قصد قربت متوقف بر امر نیست.

منتقى الاصول اشكال دوم خود بر محقق نائینی را سپس چنین شرح می دهد:

«و ثانيا: لو فرض إمكان تحقق قصد المصلحة، فهو لا يكون مقربا، لما تقدم من انه يعتبر في المقربية ارتباط العمل بالمولى بنحو ارتباط، و الإتيان بالعمل لأجل ترتب المصلحة عليه لا يرتبط بالمولى فلا يكون العمل مقربا لعدم ربطه بالمولى.»^۱

توضیح:

۳. اگر هم بپذیریم که «قصد مصلحت» قبل از عمل قابل تحقق است:

۴. این قصد نمی تواند باعث تقرب شود چراکه

۵. مقرب بودن، یعنی یک عمل باید با مولا مرتبط شود، پس اتیان عمل به خاطر مصلحت نمی تواند عمل را مرتبط با مولا کند.

۶. [یعنی برای تقرب باید بتوانیم بگوئیم این کار به خاطر مولا و به خاطر خوش آمد او انجام شده است، در حالیکه صرف مصلحت، عمل را مقرب نمی کند.]

^۱مان، ص ۶۳.



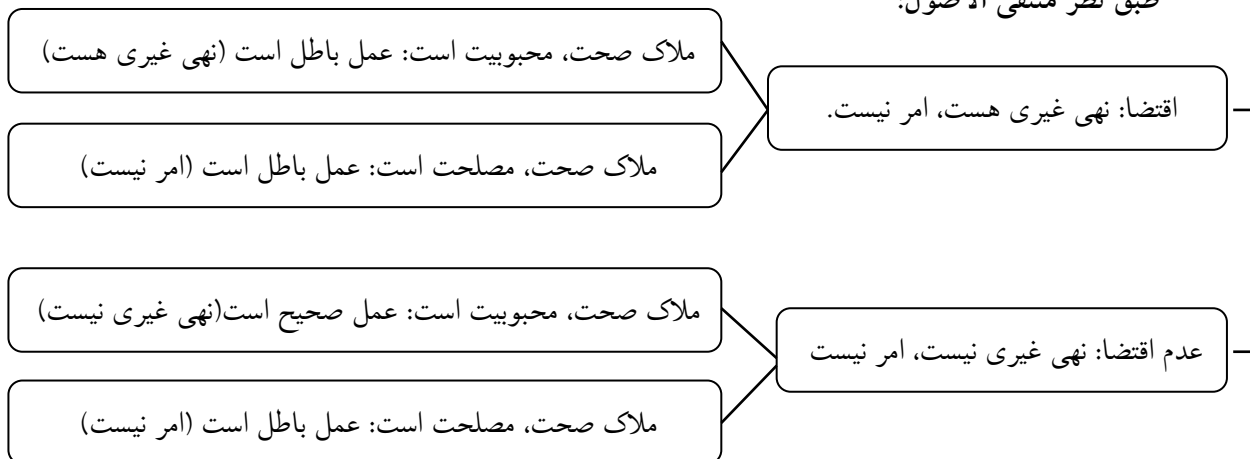
ما می گوئیم:

۱. این سخن کامل است؛ چراکه مصلحتی که مولا به علت تزاحم با مفسده اهم، آن را دوست ندارد و مبعوض می دارد، اگرچه راجع به مولاست، نمی تواند مقرب باشد.

۲. به طور کلی آنچه باعث تقرب می شود، آن است که عمل محبوب مولا باشد و صرف مصلحت نمی تواند عامل تقرب باشد، و چون نهی غیری می تواند محبوبیت را زایل کند مصلحت موجود در متعلق، نمی تواند باعث تقرب و عبادیت عمل شود. پس بدون امر تنها در صورتی می توانیم بگوئیم عبادت صحیح است که ملازمه ای بین اراده فعل و کراهت ضد خاص آن تصویر نشود و الا حتی اگر نهی هم - انشاء و اعتبار - در میان نباشد، عدم محبوبیت عمل در نزد مولا مانع از صحت عبادت است.

۳. پس با توجه به آنچه گفتیم:

طبق نظر منتقی الاصول:



پس: اگر ملاک صحت عمل، محبوبیت است، ثمره حاصل می شود ولی اگر ملاک صحت عمل، مصلحت است ثمره حاصل نیست.

البته چون ایشان ملاک را، محبوبیت می داند، پس لاجرم ثمره را موجود می داند.

۴. اما نکته مهم آن است که اگر گفتیم در مرتبه اراده فعل (محبوبیت)، بین اراده و کراهت ضد (مبعوضیت) ملازمه برقرار است، پس اگر به اقتضا هم قائل نشدیم یعنی گفتیم که امر به شی باعث نمی شود تا در مرتبه اعتبار و انشاء نهی پدید آید، باز هم می توانیم بگوئیم، «ضد» محبوب نیست و لذا امکان تقرب به



وسيله آن فراهم نیست. پس حتی اگر «اقتضا» را نپذیریم باید بگوئیم چون محبوبیت نیست، عمل باطل است ولی چون در بحث از ضد خاص، گفتیم، هیچ ملازمه ای بین اراده فعل و کراهت ضد برقرار نیست لذا حتی اگر نهی غیری هم موجود باشد، این نهی موجب مبعوضیت نیست، پس «نهی غیری موجب مبعوضیت نیست»

۵. شاید همین نکته باعث شده است منتقی الاصول از سخن خویش باز گردد و تصریح کند که «نهی غیری» نمی تواند باعث مبعوضیت شود:

«ان النهی علی تقدیر الالتزام به بمعنی طلب ترک الضد، أعنی وجوب ترکه اما لأجل المقدمية أو لأجل التلازم، و وجوب التکرک لا يتنافی مع محبوبية الفعل فی نفسه، إذ ليس النهی الذی ینافیها الا الزجر عن الفعل و ليس هو طلب التکرک، فالنهی الثابت هاهنا علی تقدیره لا يتنافی مع مقربية الفعل لإمكان ان یکون کل من التکرک و الفعل محبوبا فی نفسه، إلا ان محبوبية أحدهما تغلب الأخرى»^۱

توضیح:

۱. اگر بپذیریم که نهی موجود است، نهی از صلوة یعنی طلب ترک صلوة.
۲. و این یعنی به خاطر «مقدمه بودن ترک صلوة برای ازاله» یا به خاطر «ملازمه بین ترک صلوة و ازاله» لازم است صلوة ترک شود.
۳. این وجوب ترک صلوة با محبوبیت بودن صلوة منافات ندارد.
۴. چراکه نهی در صورتی با محبوبیت عمل منافات دارد که به معنای زجر از عمل باشد (و زجر از عمل، طلب ترک عمل نیست)
۵. پس نهی - اگر هم موجود باشد - منافات با مقرب بودن عمل ندارد چون ممکن است یک عمل و ضد آن هر دو محبوب باشند و البته محبوب بودن یکی بر دیگری غلبه یافته است.*

۱. روحانی، محمد، منتقی الاصول، ج ۲، ص ۳۶۳.



کلام محقق مشکینی:

مرحوم مشکینی در حاشیه بر کفایه اشکال دیگری را بر کلام مرحوم آخوند (که می فرمودند عدم امر دال بر عدم فعلیت است و نه عدم مصلحت و لذا عبادت منهی باطل است ولی عبادت بدون امر صحیح است) وارد می کنند و از آن جواب می دهند.

اشکال ایشان آن است که:

«الدالّ علی الصّلاح هی صیغة الأمر الدالّة علی الحکم الفعلی مطابقة، و علیه التزما بملاحظة تبعیته له، فإذا أخرج عن الظهور المطابق لمزاحمة الأهمّ، فكيف تبقى حجة فی دلالتها الالتزامية.»^۱

توضیح:

۱. اینکه می دانیم در متعلق امر، مصلحت وجود دارد به سبب وجود امر است که به دلالت مطابقی، فعلیت حکم را می رساند و به دلالت التزامیه مصلحت را.
۲. وقتی امر رفت و دلالت مطابقی منتفی شد، دلالت التزامیه هم منتفی است.
۳. پس ما نمی دانیم متعلق اوامر، دارای مصلحت است.

۱. مشکینی اردبیلی، ابوالحسن، کفایة الأصول (با حواشی مشکینی)، ج ۲، ص ۳۱.

